

«ایرانی نبودن» سید جمال الدین ، در آئینه آثار و افکار خودش

استاد خسرو شاهی در کتابش نامه ها و اسناد سیاسی تاریخی، نامه ای را به چاپ رسانده است که سید عنوانی سید حاج مستان مراغه ای، به تاریخ ۲۵ دسامبر سال ۱۸۸۱ میلادی نگاشته است. در این نامه آمده است: «... ولی کو آن دولتی که باید آنچه ببیند و بشنود و بفهمد ، از روی صدق و راستی راپورت نماید. ولی کو آن دولتی که وظایف مزبور را از سفیر خود بخواهد و راپورتهای او را بنظر دقت مطالعه نموده بمیزان عقل بسنجد و اجرا بکند و آنچه را که باید بکند!

علاوه بچند نفر مامور بزرگ که دولت ایران از قبیل آژان دیپلوماتیک و «ژنرال گونسل» و «گونسل» در ممالک خارجه دارد. قریب پانصد نفر نیز هر طبقه «گونسل» و «ویس گونسل» در نقاط مهم و یا جاهایی که ایدا لازم نیست دارد ، معهدا از هیچ کدام این ها راپورتی به سفارت و یا به وزارت امور خارجه خود نمیرسد و کسی هم متوقع این خدمات از آنها نمی شود ، زیرا مقصود از ماموریت اینها که نه موجب دارند و نه معاش ، تحصیل امنیت تبعه و کسب اطلاع از وضع و حالات آنها نیست. اغلب این مامورین که ذکر شد ، جهال و الواط و اشرارند. تصور نمائید از این قبیل اشخاص که حقوق خود را نمیدانند و ماموریتشان حفظ حقوق دولت است چه منفعتی بحال دولت و یا طبقه ئی مقیم آن ولا است، عاید تواند شد!

بیچاره تبعه که از ظلم و تعدی حکومت ایران فرار کرده و آمده در مملکت خارجه میخواهد به فراغت و آسودگی مشغول کسب و داد و ستد خود باشد در آنجا هم دچار اینگونه مامورین ایرانی گردیده و آنچه دارد و ندارد ! باید فروخته صرف معیشت و گذران مامورین مزبور نماید تا بدین واسطه بتواند از غضب و سخط مامورین ایران آسوده و ایمن بماند ...!»

استاد خسرو شاهی در پایان این بخش، پا ورقی ای را درج کرده است که استاد محیط طباطبائی در شماره ۱۱ دوره دوم، مجله محیط پس از نقل اصل نامه سید درج کرده است.

استاد محیط طباطبائی در پایان آنچه از نامه سید ، بیرون نویس گردید چنین توضیح داده است

« این قسمت از مکتوب سید بخوبی سبب انتساب او را به افغانی و احتراز از تظاهر بایرانی بودن نشان می دهد و برای گریز از این گرفتاریها و رفع شر مامورین وزارت خارجه باتکای کاپیتو لاسیون بر جان و مال تبعه ایران در خارج حکومت می کردند. ناگزیز در عدم اظهار اصل و نسب بوده است و گرنه جز یک ایرانی بصیر مطلع هیچکس دیگر از عهده تشخیص دقیق جهات پریشان روزگاری بر نمی آید. » صفحه ۱۰۷ نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی .

در همینجا به خاطری که بعد ها فراموش ننمایم ، اضافه می نمایم که سید بزرگوار در نامه ای که به ملکه ویکتوریا نگاشته است و استاد خسرو شاهی آن را در صفحه ۱۲۰ کتابش نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی به چاپ رسانده چنین گفته است :

« اگر ملاحظه شود معلوم میگردد که تعداد ایرانی هایی که از وطن مهاجرت کرده اند متجاوز از یک پنجم تعداد کل نفوس ایران است.»

استوار بر گفته مرحوم محیط طباطبائی ، اگر نفوس ایران را در زمان سید جمال، ده میلیون فرض نمائیم ، بایست دو میلیون آن ، اصل و نسب خویش را کتمان کرده باشند ، بناء مدعیان آن تئوری ، می توانند یک فیصد آن اشخاص را نه ، بلکه از هر ده هزار نفر ایرانی که مجبور به تغییر اصل و نسب خویش شده اند ، یک تن را ذکر نمایند؟ ، به گمانم ، هر گز نمی توانند! می گذریم!

بر آن نامه سید، استاد محیط طباطبائی ۲۳ توضیح نگاشته است که آنچه ذکر کردم توضیح بیست و سوم بود و توضیح نخست ایشان چنین است:

«معلوم است که حاجی سید مستان داغستانی، از مردم مراغه بوده، سید را در دوره اقامت هفت ساله مصر میشناخته و او را نسبت به ایران و قضایای مخصوص بدان طوری و آقف و علاقمند میدانسته که از او استفسار میکرده است.» صفحه ۱۰۴.

به خاطر مقایسه میان این سبک نیشته منسوب به سید و آنچه سید خود نگاشته است و در انتساب آن به سید جمال الدین شکی نیست، رساله «نیچریه» را ورق می زنیم. همان رساله ای که در آن واژه های عربی به کثرت استعمال شده و سبک خاص سید را که زبان اصلی اش فارسی نیست بلکه زبان مادری اش پشتو یکی دیگر از زبان های رسمی افغانستان است، اشکار می سازد و به با بهره گیری از اصطلاح وضع شده توسط استاد پوهاند مجاور احمد زیار، می توان گفت که فارسی وی «پشتو چپلی و عربی چپلی» است یعنی فارسی ای که از پشتو و یا عربی، متأثر است.

به رساله نیچریه اثر سید بزرگوار مراجعه می کنیم و با هم می خوانیم:

«... از این است که ارباب تاریخ ابتدا انحطاط سلطه مسلمانان را محاربه صلیب میگیرند و چنان لایق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق کلمه آنها را از شروع ان تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند.

مخفی نماند بابیهایی که در این زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزار ها خون عبادالله را بنا حق ریختند کوچک ابدال های همان نیچریه های الموت و چپله ها یعنی کچکول بردار های همان طبعیین گرد کوه میباشند و تعلیمات آنها نمونه تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فی ما بعد چه تاثیر های دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد.» صفحه ۴۵ رساله نیچریه

در کتاب استاد خسرو شاهی در پاورقی، در شرح «چپله ها یعنی کچکول بردارها» چنین آمده است: «چپله ها یعنی کچکول بردارها: کچکول بردارها شاید همان کشکول بردارها باشند، و مراد سید، احتمالا بقیه السیف یا بازماندگان باطنیان باشند.» پاورقی صفحه ۴۵ رساله نیچریه.

مطلب بالا را من به دو دلیل آوردم یکی بر سبیل تصادف از میان رساله نیچریه سید که در نگارش آن به قلم سید، جای شکی وجود ندارد، انتخاب نمودم تا خواننده گان میان دو نیشته سید، یکی نامه به حاج مستان مراغه ای و دیگر نیشته سید، در پاسخ مولوی محمد واصل هندوستانی، مقایسه نمایند تا ببینند که این دو نیشته از نگاه سبک با هم چقدر تفاوت دارد! و دلیل انتخاب دیگر از متن نیچریه برای من این بود که سید، نیچریه را در پاسخ نامه ای نگاشته است که آن بنده خدا، پرسش خود را در ۲۲ دسمبر سال ۱۸۸۰ میلادی مطرح کرده است و پاسخ سید هم بایست در همان روزهای نزدیک باشد و نامه به سید مستان مراغه ای هم طوری که از تاریخ در ج شده در پایان آن پیدا است ۲۵ دسامبر سال ۱۸۸۱ میلادی می باشد، بناء فاصله زمانی آن دو، در حدود یکسال است و هر کسی که با خواندن و نبستن سرو کار داشته باشد، یقینا درک می کند که در اسلوب نگارش یک شخص، در مدت یکسال اینقدر تحول رونما نمی گردد و اینقدر تفاوت مشاهده نمی شود. زیرا نامه به سید مستان مراغه ای به اصطلاح برادران ایرانی مال اواخر قرن ۱۹ معلوم نمی شود. شاید ۶۰ یا ۷۰ سال قبل نگاشته شده باشد.

در مورد «چپله ها یعنی کچکول بردارها» استاد خسرو شاهی یا کدام برادر ایرانی که پاورقی نگاشته، شاید از خوشی در جامه نمی گنجیده که مشاهده نموده است، سید جمال خودش «چپله ها» را با آوردن «کچکول بردارها» توضیح یا شرح داده است بناء نیازی نیست تا انرا بار دیگر شرح دهند، اما دقیق این است که نمی توانند انرا شرح دهند، اگر من و یا یک نفر افغان دیگر، این واژه را شرح ندهد، بیگانگان هرگز نمی توانند آن را شرح دهند، اما چون کچکول بردارها توسط سید شرح داده شده است، در شرح آن، پاورقی نویسی می

نگارد که شاید کشکول باشد. برای هیچ افغان واژه «شاید» در این مساله گنجایش ندارد همانقدر که آنان یقین دارند شیر سپید است به همان اندازه به یقین می دانند که کچکول، کچکول است و کچکول ملنگ را همه کس دیده و برداشت درستی از آن دارد ...

شرح دیگری که استاد خسرو شاهی یا برادر ایرانی دیگری نگاشته این است «مراد سید احتمالا بقیه السیف یا بازمانده گان باطنیان باشد» به این معنی که چپله ها یا کچکول بردارها، بقیه السیف باطنیان اند. انرا هم با واژه احتمالا می گویند، اما من میگویم که واژه «احتمال» هم در اینجا بی مورد است. مفهوم انرا هر افغان

مثل سید جمال الدین افغانی می داند، صد در صد، مثلی که سید جمال الدین از آن اراده کرده است. برای نزدیک ساختن این مفهوم برای برادران ایرانی، عرض می دارم که در افغانستان یکی ملا است و دیگر چلی که دستیار ملا است و در خدمت ملا و نزد ملا هم درس می خواند، بناء حرف سید به این معنی است که هر گاه ما اسماعیلیان یا باطنیان دژ «الموت» را ملا فرض کنیم یا ملنگ، بابی های موجود در ایران مثل چلی های ایشان و یا کچکول برداران ایشان، به حساب می رود، در فهم و دانش، در رتبه و حتی موقف اجتماعی و عمر.

طوری که همزبانی قرن ها میان افغانستان و ایران با عث نشده است که واژه های مستعمل در افغانستان را پژوهشگران آثار سید، حتی آنانی که هم نیم قرن در زمینه پژوهش کرده اند، سال ها بعد، مفاهیم آن را ندانند و در تفسیر آن از واژه های «شاید» و «احتمالا» کار می گیرند، چگونه سید که چند سال را به ادعای آن ها، در افغانستان سپری کرده است، آن واژه ها را به صورت درست و معقول آن، به کار می برد، اگر ایرانی می بود حتما کتشول مشهور را به کار می برد و عوض چلی، طلبه و طالبچه را. اما سید جمال، زاده افغانستان است و واژه های را به کار می برد که در تمام افغانستان، و در میان همه زبان های آن اعم از فارسی، پشتو، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه ای، نورستانی، منجی، وخی و..... یکسان مورد کاربرد دارد.

به ارتباط واژه «گونسل» که در بالا از آن تذکر رفت، نامه دیگری از سید را که از پترزبرگ به حاجی محمد حسن امین دار الضرب فرستاده است و استاد خسرو شاهی در صفحه ۴۴ کتاب نامه ها و اسناد سیاسی تاریخی در ج کرده است ذکر می نمایم:.

«... فلها می گویم که جناب اقا میرزا جعفر خان قنصل (مکاریه) دوست من است و زیاده بر سیادت نسبی قلبش مطهر و اخلاقی مستقیم است و میدانید که اینگونه شخص در بین آخر زمان نادر است - و درین روزها عازم طهران است - چون برسد البته او را احترام خواهید نمود - جواب مکتوب جناب جلالتماب اجل افخم امین السلطان را که در ضمن مکتوب شما روانه نمودم گرفته، خواهید روانه نمود.»

این نامه را به خاطری آوردم که مقارن ایامی نبشته شده است که سید، عنوانی سید مستان مراغه ای نامه نگاشته بود، اما سوال اینجاست که سید جمال چرا در آن نامه «گونسل» نبشته می کند و در این نامه «قنصل» فرق میان هر دو نامه این است که نامه به سید مستان مراغه ای در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در مجله محیط به چاپ رسیده است بدون اینکه اصل نامه به چاپ برسد، اما نامه دومی به قلم سید است و کاپی انرا استاد خسرو شاهی - خدا خیرش دهد! - در کتابش ثبت کرده است. من گمان می برم نامه به سید مستان مقارن همان ایامی ساخته شده و یا در آن تغییر آورده شده است که می گفتند سید از ترک های همدان بود و دلیلش اینکه قونسل را گونسل نگاشته است.

اما از سبک نگارش نامه به سید مستان مراغه ای بر می آید که بعدا به نام سید ساخته شد باشد و یا حد اقل در آن، تغییر آورده شده باشد و جزء همان سند سازی ها است در حالی که نمی توان با این آسانی و با این اسناد، هویت سید را تغییر داد. زیرا سید جمال ما، در آثار و نبشته هایش، جای نشان افغانی خویش را حک کرده است.

بیباید دلایلی را که من برای افغانی بودن سید گرد آورده ام با هم میخوانیم و اکثر این دلایل را من از مجموعه «الاتار الکامله» تدوین شده به وسیله استاد خسرو شاهی در اینجا اقتباس می نمایم:.

۱- سید ایران را هیچگاه به مثابه وطن خود یاد نمی کند و خود را در آن کشور مهمان میدانند. مثلا در نامه ای به امین السلطان که نخستین نامه ای است که استاد خسرو شاهی در کتاب اسناد و..... می آورد. سید به امین السلطان چنین می نگارد:.

" با یران آ مدم (بخواش همایونی) و از خلیج فارس تا ساحل بحر خزر پیمودم و چون قدم بکشتی نهادم و غبار ان بیت الحزن از دامن ستردم بغیر از هدیه آنجناب اجل و مهمانیهای حاجی محمد حسن و الله الحمد بر ذمه خود چیزی از دیگری نیافتم، پس اگر غولی ناهنجار ژاژ خوانی کند (چنانکه کرد و در روزنامه فرانسوی ایران، چند ماه مقدم نوشت) و بگوید قطعا و عیانا دین و عبادت من در هم و دینار است! بلا شک مشاهده او را در نزد اسافل طبقات انسانها وقعی نباشد، تا اعالی در جات آنها را چه رسد (بلی سگ دیوانه را چه دوست و چه بیگانه!)

۲- سید در نامه ای به ناصر الدین شاه قاجار، پادشاه ایران می نگارد:.

« اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه بپادشاه مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دیگر خیال ایران نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع

، دیگر این چه نقش است که باز ژاژخایان کوازه پسندبایه علیکم ، اگر خدا نخواستہ ظهورات اخیرہ مرا از مسلک خیر خواہی منحرف و منصرف کند ، بر من چه ملامت خواهد بود ، سبحان الله تو ہم مزاحمت در مناصب ، هر وقت این صاحبان عقول صغیر ہ و نفوس حقیرہ را بر این میدارد کہ ذہن و قادنقاد اعلیحضرت شاهنشاه را در بارہ این عاجز مشوب گردانند .اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت صادر شود .صفحه ۲۴

سید در این نامہ اش از نقش ثالث بالخیر حرف می زند برای نزدیک ساختن روابط ایران و روسیہ و اینکه در ایران مهمان است و دیگر اینکه ایرانیان ، بہ این گمان اند کہ این بیگانه آمدہ مناصب آنان را اشغال می کند . در نامہ بالا یک واژہ بسیار مهم استعمال شدہ است کہ مفهوم انرا در سیاق جملہ بہ باور من ،تنہا افغان می فہمد و ان «لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم» است .

در افغانستان لفظ و یا عامیانہ لوظ واژہ ، بسیار مقدسی است و در محاورات روزانہ کار برد فراوان دارد و با وجود سپری شدن بیش از یک قرن ، این واژہ بہ همان قوت خود امروز ہم ،در افغانستان کاربرد دارد .مردم از سر خود تیر می شوند و از لفظ خود نہ عبارات «لفظ کردہ ام» در فارسی و « لوظ می کری دہ» در پشتو ، بہ مناسبتہای مختلف ،بارہا شنیدہ شدہ و شنیدہ می شود ، و ضرب المثل ہایی ہم در این بارہ زیاد است .

۳- سید در نامہ دیگری از مسکو بہ الحاج محمد حسن امین الضرب می نگارد :

«.....با خلق خدا آن کن کہ چشمداشت از خدا داری و اگر مقصود شما اینست کہ این منفعت بخویش شما برسد ، چرا بیگانہ از ان متمتع شود .این خلاف مروست کہ شخصی سالہای دراز شما را خدمت کردہ باشد و شما حقوق انرا ملاحظہ نکنی و یکبار بملاحظہ منافع خویشانت در خرابی آن بلا سبب بکوشی .» صفحه ۳۰

۴- سید در نامہ دیگری بہمین شخصی می نگارد:

« من میرزا نعمت الله را در خانہ شما دیدم و معاشرت من با شما بدرجات بیشر است از معاشرت با او - و با این ہمہ او ہم باز من شما را اکمل از بیشر ایرانیان میدانم خیال فاسد نکن » صفحه ۳۵ .

خوانندہ گرامی از رانش و سیاق این جملہ ، بہ زبان فارسی ، می دانند کہ نویسنده ان از موقف یک ایرانی صحبت نمیکند ، بلکہ خود را جد از آنان می داند .

۵- سید در نامہ دیگری باز ہم بہ ہمین حاجی صاحب می نگارد :

«.....سپس از این اشقیای ایران نگذاشتند کہ در بغداد اقامہ کنم .اکنون در بصرہ می باشم طریق نجد و مدینہ و مکہ مفتوح است .عربان نجد خواہش مند اند کہ بہ نجد بروم و دم از طاعت میزنند ...»

سید در ادامہ می نگارد :

«...جناب ملک التجار را سلام می رسانم .احوال خود را بنویسد و افکار خویش را بیان کنید .اگر انسانی در طهران هست افکار او را ہم بنگارید .» صفحه ۴۶

۶- سید در نامہ دیگری بہ فرزند امین الضرب می نگارد :

« اگر از تو شکوہ کنم گویا از خود سخن رانده باشم ، زیرا بخود خواہم اندیشہ کرد کہ شاید در تربیت چند ماہہ و در اندرزہای متعالیہ قصوری بودہ است و اگر دم در زنم بدین راضی شدہ باشم کہ تو ہم در اخلاق و عادات چون سایر ایرانیان باشی و من نمی خواہم ، چون آرزویم اینست کہ ترا در ایران مصدر امور عظیمہ ببینم ..» صفحه ۴۷ .

۷- سید در نامہ دیگرش بہ الحاج محمد حسن امین دارالضرب می نویسد :

«..جناب حاجی ، من آنچه گفتہ ام و میگویم و کردہ ام و میکنم ، ہمہ محض و صرف از برای خیر امت محمدیہ بودہ است و خواہد بود و بہ ہیچ وجہ انانیت مرا در و مدخلی نبودہ است و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران کہ نہ چیزی شنیدہ اند و نہ دیدہ اند انکار نمایند ، امید آن دارم کہ شما در پیش نفس خود اعتراف کنید کہ راست میگویم .و چون خداوند تعالی از حقیقت کنش و روش من مطلع بود ، لہذا دولت عثمانی را پس از شش ماہ کہ از در مخالفت با من در آمد ،گوش و دماغش را برید و کمرش را شکست و خدیویت مصر را پس از انکہ مملکتش را پارچہ پارچہ کرد ، پای سنگین انگلیز را بر گلوئی ان نہادہ کہ نزدیک است کہ نفسش قطع شود و شیر علی خان و عایلہ ان را تار و مار کرد .

اکنون میگویم اگر ایران بر گناہ خود اصرار نماید و توبہ نکند خداوند تعالی چون بہ جہت گناہان سابقش گوش و دماغ کندہ است حالا سرش را خواہد برید و گوشتش را طعمہ نسرہا و عقاب ہا خواہد نمود و بسیار زمان طول نخواہد کشید .

خداوند تعالی بیزار است از این اعمال جاہلیت و رسوم وحشی ہا کہ بر سر انها عمامہ اسلام و دین نہادہ اند ، اینک من جہارا میگویم و عالم در این نزدیکی خواہند دید .

نوشته بودید که پس از ورود من به طهران همه چیز آماده و حاضر بود، حاجی جان! چه حاضر بود و کدام چیز آماده بود! من صدر اعظم نمیخواهم بشوم، من وزیر نمیخواهم بشوم، من ارکان دولت نمیخواهم بشوم، من وظیفه نمیخواهم، من عیال ندارم، من ملک ندارم و نمیخواهم که داشته باشم.»

در ادامه این نامه بعد از اینکه سید اشاره می کند به واسطه او بسا اشخاص به رتبه بیگی و پاشائی و به موجب باهظه، رسیده اند می افزایش:

«اگر چشم من درو خیر عموم عباد الله نباشد، کور با د بهتر است و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشد، از حرکت باز ماند و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدم نزنم شکسته شود. اینست مذهب من و این است مشرب من و امید آن دارم که جلالتماب اجل، به قدر اقتدار خود در خیر ایرانیان بیچاره مسکین، فلک زده بکوشد.»

نبنشته سید جمال، بسیار واضح و روشن است و از سیاق و طرز کلامش هر فارسی خوانی می داند که سید چه مقصد داشته است و نکته های روشنی را در آن در می یابد که من بر آن تبصره نمی نمایم، چون پیام سید بسیار روشن است، اما فقط یک اشاره مختصر دارم و آن اینکه سید، بعد از به کاربرد ترکیب اضافت «مناققان ایران»، از دولت عثمانی صحبت می کند که شش ماه بعد از گوشش و دماغش بریده و کمرش، شکست و خدیویت مصر پس از اینکه مملکتش پارچه پارچه شد، نزدیک است نفسش قطع شود و ایران هم اگر توبه نکند سرش را خداوند خواهد برید، اما، بلی اما، در مورد افغانستان، سید وقتی می آید چون وطنش است کجا یک شخص می خواهد زانگاهش را که حب او با شیر اندرون شده و با جان برون شود، آن ترکیب های را که در برابر کشورهای بیگانه به کار می برد، در مورد افغانستان، به کار برد، هر گز هیچکس و طن، مهین و زادگاه خود را بد نمی گوید، همچو عبارات در برابر وطن، از زبان هیچ وطن دوستی، برون نمی شود، بناء سید، وقتی که در مورد افغانستان می آید، تنها از شیر علی خان و عایله اش نام می برد و از تار و مار شدن آنها که واقعیت دارد و بیان حال موقوف است، که شیر علی خان وفات می کند و امیر محمد یعقوب خان تبعید می گردد و سایر خانواده اش هم آواره و حتی سید باز هم در مورد شیر علی خان، احترام افغانی را فراموش نمی کند. «خان» را که لقب تشریفاتی همان دوران است به کار می برد. من از نبنشته بالای سید جمال الدین، همچو برداشت دارم، حرف های دیگری هم در این نامه یافته ام، اما آنرا ذکر نمی کنم.

خواننده گان با مرور دو باره حرف های سید، خود مطالبی را در ک خواهند کرد. اما ناگزیرم از جمله توصیف های فراوانی که سید جمال الدین، از افغانان و کشورشان نموده است، نمونه ای بیاورم. بناء در این ارتباط بخشی از نامه سید را، به سلطان عبد الحمید، خلیفه عثمانی، در اینجا ذکر می نمایم، تا این گفتار پسین با گفتار های پیشین، مقایسه شود.

سید در نامه اش به سلطان عبد الحمید می نگارد:

«...ثانیاً میخواهم بعد از تمام امر هندوستان، روانه دارالایمان افغان شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه؛ از خون ریزی اندیشه ندارند و از آهنگ جنگ؛ خصوصاً جنگ دینی، درنگ را روا نشمارند، بمحاربه دینیه و مجاهده علیه دعوت کنم و مقاصد روسیه را در پیش نهم و بزبان بلیغ تبلیغ نمایم....»

صفحه ۱۴۳، اسناد و نامه های سیاسی - تاریخی سید جمال الدین، به کوشش: خسرو شاهی

خواننده گان می بینند که سید، میهن خویش را چگونه وصف کرده است و هم میهنانش را چگونه ستایش؟! ۸-

«صدق است این مملکتها جامه و دهن و معده را نجس می کند و لکن آن بلاد، عقل و روح و نفس ناطقه انسان را ملوث می گرداند چونکه بیچاره ها بجهت تضارب آراء و تلاطم اطماع فاسده و هیجان اخلاق رذیله ابالسه محتاج میشوند که دروغ گویند و تزویر و مکر و خدع بکار برند و از طریق مستقیم منحرف گردند و بر ضد فطرت طاهره خویش عمل نمایند و جناب حاجی در نفس خود ملاحظه کند (با آنکه طالب صلاح و فلاح و در اصل فطرت از همه ایرانیان که از نظر گذشته است برترند.) همین امور را خوانند یافت (چاره نیست چه باید کرد) ولکن ممکن است که اندک اندک حقیقت حال بر خود آدم ملتبس گرد و زشت را زیبا شمارد (نعوذبالله.)

نوشته بودید که به مشهد مقدس بروم و خلق را علم بیاموزم (بسیار خوب است) و لی در مملکتی که افترا گفتن را هنر دانند و دروغ گویی را کاردانی و نمیمه را پیشه خود شمارند و بدین صفات شیطانیه در محافل و مجامع مباحثات و مفاخرات نمایند و خویشتن به زیرکی ستایند، چقدر دشوار است سخن از حق راندن... با اینهمه اینها چنان گمان میکنم که شما در آن چند ماه که شب و روز و در هر ساعت با هم بودیم بفظانت فطریه و بنور ایمانی اندکی مرا شناخته باشید و دانسته باشید که مرا در این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق مقصدی نیست جز آنکه در اصلاح دنیا و اخرت مسلمان بکوشم و آخر آرزویم آنست که چون شهدای صالحین خونم در این راه ریخته شود، ولی در حرکات خودم مجبورم و از اراده الهیه سرباز نزنم.» صفحه ۵۰-۵۱

این نامه هم محتویات واضحی دارد که نیاز به تفصیل نیست ، اما من ترکیب توصیفی «شهادی صالحین» را ترکیبی می دانم که سید از کابلی که سال ها در آن بوده و به آن عشق می ورزیده و پایتخت کشورش را به یادش می آورد، در آنجا به کار برده باشد . والله اعلم .

۸- سید در نامه دیگری به همین حاجی صاحب دوست ایرانی اش می نگارد:
«.. دیگر جناب حسام الملک والی کرمانشاه انقدر مهربانی کرد با آنکه اسم مرا نیدانست که می توانم بگویم که یک سرشت پاک دیگر هم چون شما در ایران دیدم .» صفحه ۵۳

معای حرف سید معلوم است ، آیا کسی، میهن خود و اتباع آنرا به استثنای دو نفر چنین می گوید ؟
۹- یکی از دلایل مهم افغانی بودن سید جمال الدین ، جریده «العروه الوثقی» است که با مشاهده آن بر می آید حتی برای سید جمال الدین «افغانی بودن» از «حسینی بودن» هم مهم بوده است . صبر کنید تا برای تان ثابت سازم سید در ۱۸ شماره العروه الوثقی به زبان عربی در تحت عنوان «مدیر السیاسه» جمال الدین الحسینی الافغانی می نگارد ، اما به زبان فرانسوی چون ، افغانی و حسینی هر دو جای نمی شود ، بایست یکی را انتخاب کند، همان است که به زبان فرانسوی، جمال الدین الافغانی نبشته می کند ، برای شخص سیاسی ای چون سید جمال، هر چیز معنی دارد ، هیچ کارش بی هدف نیست حتی کشف و قسط را هم که می نگارد ، از آن هدفی دارد و اگر چه استاد خسرو شاهی تلاش نموده است تا توجیهی برای آن بیابد، اما توجیه ایشان را دقیق نیافتیم.

من در میان آثار سید یک ظرافت دیگری را هم دیده ام و آن اینکه سید بر ورق اول سفید کتاب «الحوای للمسائل النفایس» که در سال ۱۲۵۴ قمری ، در چاپخانه بولاق به چاپ رسیده است و همین سال ، سال تولد سید جمال الدین نیز است ، در همچو کتابی نبشته است «من سکنه کابل من اهالی الافغان ، السید جمال الدین من سادات کثر» و این سند را نه «پوهنتون کابل»، بلکه «دانشگاه تهران» در ضمن اسناد و مدارک منتشره نشده ، در مورد سید جمال الدین افغانی ، به چاپ رسانده است . بناء سید از میان همه کتاب هایش همان کتابی را انتخاب می کند که در سال تولد او یعنی ۱۲۵۴ قمری به چاپ رسیده است و در همچو کتابی از مولد خود حرف می زند.

و در همین ارتباط علامه پوهاند عبد الحی حبیبی در اثر گرانسنگش «نسب و زادگاه سید جمال الدین الافغانی» در صفحه ۸ می نگارد:

«...اینکه کسی بگوید: من فلان و از اهالی فلان کشور و از طایفه فلانم، شهادت شخص در باره نفس اوست، که عقلا و عرفا و حتی شرعا معتبر تر است ، و در مقابل آن اقوال و تاویلات و توجیهات مصنوعهء دیگران را اعتبار نتوان داد.»

توجیهات مصنوعه ء دیگران هم محدود به چند تن برادران ایرانی میشود ، نه همه آنان در حالی که اکثر اعم از شرقی و غربی ، مسلمان و مسیحی ، به افغانی بودن سید باور و یقین کامل دارند ، که نمی خواهم با نقل قول های زیاد ، حرف به درازا انجامد.

به گونه مثال یادآور می شوم که در شماره اول جریده ضیاء الخافقین نشر شده در تاریخ اول فبروری سال ۱۸۹۲ میلادی ، در لندن ، در بخش اخبار آن جریده ، آمده است:

«از ۴ ماه پیش ، علامه شهیر ، سید نبیل و دانشمند جلیل شیخ جمال الدین حسینی افغانی ، به شهر لندن تشریف آورده است . در برابر موصوف اهانت هایی از طرف شاه صورت گرفته است که گوش ها از شنیدن آن آزرده می گردد او در آنجا دستگیر گردید و از کشور فارس دست بسته و پای بسته به بغداد ، فرستاده شد ، از آنجا به بصره رفت ، سپس به این سو آمد و مردم انگلیس او را خوش آمدید گفتند و خیر مقدم و جراید راجع به او نگاشت . او در محفل های بزرگ به خصوص در ارتباط اوضاع کنونی عجم ، خطابه هایی ایراد کرد . صفحه ۹۷ بخش ۴ الاثار الکامله .

در مورد «ایرانی نبودن» سید و «افغانی بودن» موصوف ، دلایل دیگری هم حتی از زبان ایرانیان وجود دارد، اما چون دوستان از من ، از من خواسته اند تا به مناسبت یک صدو دهمین سالروز خموشی شمع عمر او یعنی نهم مارچ ۲۰۰۷، مقاله ای ترتیب دهم ، بناء به همین مختصر اکتفا گردید.

روان سید جمال الدین افغانی ، آن بیدار گر سترگ شرق ، شاد باد!